

گفت‌وگو

بخشی از مصاحبه پاریس ریویو با هارولد بلوم

در معنا چیز دردناکی وجود دارد

✎ از خاطرات کودکی تان برایمان بگویید.

مال خیلی وقت پیش است. الان ۶۰ساله‌ام، چیز زیادی به یاد ندارم. من در محله یهودی‌های آرندوکس اروپای شرقی بزرگ شدم که زبان روزمره‌شان ییدیش بود. مادرم بسیار خشک‌مقدس بود، پدرم کمتر. هنوز هم شعر ییدیش می‌خوانم. شیفته این سنت شعری هستم. **✎** از محله‌ای که در آن بزرگ شدید چه به خاطر دارید؟

تقریبا هیچی. یکی از خاطرات مهمی که به یاد دارم این است که من و دوستانم صبح تا شب با پچه‌های محله مجاوره، که ایرلندی‌های گردن کلفتی بودند، دعوا می‌کردیم. بسیاری‌شان تحت تأثیر القاتل یک سازمان نازی ایرلندی ـ آمریکایی بودند که سلورشرست نام داشت. حرف دهه ۱۹۳۰ است. ما آخرین خانه‌های محله‌مان بودیم و بعد از ما بخش ایرلندی‌نشین برانکس شرقی شروع می‌شد. اول مسا آنجا بودیم و بعد کمی بعد از ما حوالی بولوار جنوبی، ایرلندی‌ها شروع کردند به خانه‌سازی، بعد که مستقر شدند به جان ما افتادند و ما هم جواب‌شان را می‌دادیم. دعواهای خیابانی وحشتناک بود، با بطری شکسته و چوب بیسبال به جان هم می‌افتادیم. روزهای افضاحی بود. حتی الان هم که پیر شدم‌ام و بسیاری از دوستانم ایرلندی هستند، از آن روزها به تلخی یاد می‌کنم.

✎ فکر می‌کنید گذشته‌تان چه تأثیری در کار شما داشت؟

مراتقیق به مجموعه‌ای از مطالعات منظم کرد. مجبور شدم کتاب مقدس را به عنوان متنی کلیدی از همان کودکی بخوانم. به تبع آن، با مساله تفسیر هم درگیر شدم. درگیر شدن با سنت یهودی لاجرم شما را به عالم تفسیر می‌کنانند. جهان‌روایی به چیزِی کاملاً طبیعی بدل می‌شود. من به هیچ‌وجه یهودی معتقدی نبودم. حتی در دوران کودکی‌ام به باورهای آرندوکس معنوی بسیار شک داشتم. حالا همان‌طور که بارها گفتم، یهودیت به معنای امروزی‌اش به نظرم چیزی نیست جز نوعی غلط‌خوانی بسیار قوی از کتاب مقدس عبری‌ها که در قرن دوم رخ داد تا این‌ها در باب نیازهای یهودیانی که تحت سلطه رومی‌ها در فلسطین زندگی می‌کردند، سازگار کند. البته ۱۸ قرن بعد مسلمانا چیزِی از آن نیازها باقی نمانده است. اما با همه این حرف‌ها فکر می‌کنم تجربه‌های اصلی من به عنوان یک خواننده خردسال، محدود به کتاب مقدس نبود. در واقع اغلب تجربه‌های مرا شعر انگلیسی شکل داد که تأثیرش بر من هنوز به اندازه تأثیر کتاب مقدس عمیق است. به خصوص تجربه زیباشناسی خواندن هارت گرین و ویلیام بلیک، مرادگرگون کرد.

✎ چند ساله بودید که اینها را خواندید؟

در آغاز نوجوانی بودم، ۱۱،۱۰ ساله. هنوز لذت و شوک باورنکردنی‌ای را که کرین و بلیک برایم داشتند خوب به خاطر دارم. به خصوص بلاغت ویلیام بلیک در شعرهای بلندش، هر چند به هیچ‌وجه قدرت تحلیل هیچ کدام‌شان را نداشتم. مجموعه اشعار هارت کرین را در کتابخانه برانکس پیدا کردم. هنوز یادم هست صفحه‌ای را که باز کردم، این سطر عجیب در آن آمده بود: «اه ای ادراک نامیومن که ظهورت/ باز کردن را بازگشت پرستوهاست.» این بلاغت عجیب مارلوی هوش از سرم برد. طعم خواندن آن کتاب هنوز زیر زبانت است. در واقع ایس اولین کتابی بود که صاحبش هم شدم، به خواهر بزرگم التماس کردم آن را برایم بخرد و هنوز هم آن چاپ قدیمی با جلد سیاه و طلایی را که خواهرم به عنوان هدیه تولد در سال ۱۹۴۲ به من داد، دارم. سوال این است که چه می‌شود این تجربه عجیب (آن هم در آن سن کم، که خاص من هم نیست و بسیاری دیگر هم در همان سن و سال تجربه‌اش کرده‌اند) در مواجهه با اشعار بزرگ برای آدم رخ می‌دهد، چه می‌شود که این طور عاشق شعری می‌شوی که بخش عمده‌ای از آن را نمی‌فهمی؟ برای بعضی‌ها دغدغه‌های بوتیقای شخصی‌شان ناگهان تجسد و عینیت می‌یابد و برای بعضی دیگر مثل من، صدای تکان‌دهنده از همان آغاز صدای منتقد است. به نظر من تنها شاعر قرن بیستم که می‌توانم او را هر دریفیتس و استونس بدانم، هارت کرین است. کرین در ۲۲ سالگی در گذشت، برای همین نمی‌توانیم قضاوت کنیم اگر به یختگی می‌رسید چه می‌کرد. مرگش فقدان تازانگیزی بود. چیزی در حد مرگ شلی در ۲۹ سالگی یا مرگ کیش در ۲۵ سالگی. کرین برای تمام کارهایی که انجام داد فقط هفت، هشت سال وقت در دستش داشت.

✎ در کودکی شعر هم می‌نوشتید؟

با اینکه خیلی دوست داشتم بنویسم، هیچ وقت پیش نیامد. فکر می‌کنم دلایش شکوه و هیجانی بود که شعر در من برانگیخت؛ آن قدرت وصف‌ناپذیری که کرین و بلیک داشتند و از همان آغاز مرا متحیر کردند. شاعری هیچ وقت برایم رخ نداد. برایم نوعی تجاؤز به خاک دیگری است. هنوز هم این حس با قدرت در من بیدار است.

✎ شما به داشتن حافظه غیرعادی مشهورید. فکر می‌کنید این قدرت یادآوری نتیجه درگیری با کلمات است یا منبع دیگری دارد؟

نه، حافظه مرا همیشه خود متن به راه می‌اندازد و همیشه عنصری زیباشناختی در این میان موثر است. از همان اوایل، یکی از آزمون‌هایی که برای خود خوب داشتم این بود که یک بار می‌خواندشم و بعد اگر می‌توانستم آن را از اول تا آخر کامل به یاد بیآورم حتما شعر خوبی بود. فکر می‌کنم، مهم‌ترین تغییرِی که در مورد حافظه من اتفاق افتاد به واسطه خواندن نیچه بود. نیچه بیش از هر چیز، تأثیر زیباشناختی بر من داشت تحت تأثیر او دریافتم که کیفیت به یادآوری که همیشه گمان می‌کردم نتیجه لذت فراوان است، در واقع از رنج نشأت می‌گیرد. از نیچه یاد می‌گیریم که در معنا چیز دردناکی وجود دارد. گاهی اوقات درد دشوار و دیرپایی است، گاه درد مواجهه با حد و حدودی که دست یافتن به آن ناممکن می‌نماید.

مقاله‌ای از هارولد بلوم

یکی دو نکته در باب نظریه قرائت شعر

ترجمه: مسعود صدیقی

«مقصود من از «نظریه شعر»، مفهومی از طبیعت و کارکرد شاعر poet و شعر poetry است که با بونیتکا poetics تفاوت دارد، که خود در باب تکنیک ترکیب‌بندی شاعرانه است. تمایز بین مفاهیم «نظریه شعر» Theory of poetry و بونیتقا، تمایزی پرپار برای معرفت است، این واقعیت که این دو با هم رابطه دارند و در بعضی موارد یکدیگر را می‌پوشانند، انکارناپذیر است. تاریخ نظریه شعر، نه با تاریخ بونیتقا هم‌زمان است و نه با تاریخ نقد ادبی. مفهوم پردازی شاعر از خود... یا تنش بین شعر و علم ... مضامین اصلی تاریخ نظریه شعر است، نه تاریخ بونیتقا.»

این پاراگراف را از کتاب بزرگ کرتیوس، ادبیات اروپایی و قرون وسطایی لاتین نقل کردم. کتاب‌های من، از اضطراب تأثیر گرفته تا کارم درباره والاس استیونس، همگی تلاش برای تکوین نظریه شعر در این معناست. در قرائت من، مفهوم پردازی هر شاعری از خود، ضرورتاً با مفهوم پردازی شعر او از خود نیز هست و آنچه در این مفهوم‌پردازی محوری است، مساله منشأ قدرت شعر است.

حقیقی‌ترین منابع، ضرورتاً در قدرت شعرهای بیشتر نوشته‌شده، یا بهتر است بگوییم بیشتر خوانده‌شده است. دریدا درباره شاعران می‌گفت: «ما مثل دیگر خانواده‌ها، تبار و دودمان خودمان را داریم.» خانواده‌ها، حداقل خانواده‌های بدبخت، مثل هم نیستند، البته اگر از مفهوم فرویدی «مانس‌های خانوادگی» صرف‌نظر کنیم. آنچه در برداشت فروید محوری است، قدرت فانتزی ساختن کودک است. متأسفانه آنچه در رمانس خانوادگی اهمیت دارد، آن چیزی نیست که والدین بوداند یا عملاً انجام داده‌اند، بلکه تفسیر خیالی کودک از والدینش است. کودک اسطوره‌ها را سر و شکل می‌دهد و این اسطوره شبیه است به اسطوره‌های شاعران در باب منشأ خلاقیت‌شان، چراکه این اسطوره شامل داستان «بچه عوضی» نیز هست. داستان بچه عوضی، یکی از لحظات و وضعیت‌های آزادی است. بچه عوضی آزاد است، چراکه وجود او یک گسست و انفصال است و راز منشا، او را برآی و ژاگون ساختن گنوستیکی سلسله‌مراتب طبیعی بین والدین و فرزندان باز می‌کند.

امرسون، در ایده‌آلیستی‌ترین حالات‌اش، از شاعرانی سخن می‌گوید که خدایان را نجات دادند، شاعرانی که آزاد بودند و دیگران را آزاد ساختند. من این حرف را چنین